

لله نور مستعينة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین ایام بركت انضمام افضل خالق عباد و محلی البلاد و قلاع بلدة فرخنده بنیاد حیدرآباد و موسوم استقامتی

۸۸۶۳
۱۱۵۲

۱۳۰۰
بلاغ پاریس

۲۹۰
تاسع و دس

تصنیف علی نجیب صدرالادب الیبارعین فخر البلقاء و الماهرین اشرف الاکیاس مولانا عباس و ام رضیه

جعفری الشیخ حیدرآباد و مرزا علی
در مطبعه المهنوس بیتمام و پوهی

مطبوعه ششمه

ساقی ام عشق و خوارم تقار و دل سبو	ساتم ز غم و رون خون ل صبا من
بهرو عالم را کن چون هر زدی قیاس	هر که بنید طول عرض ملک تنهائے من
کس چون کما ز ماید گرم و سرد روزگار	سوز دل گرا و آه سرد من سطرے من
نیست مطلوب من از دنیا و تنی بخیر و دوست	هر دو عالم چیست صغری من بگرے من
در تنے باید که ابعاد تنزل طے کنم	آتشی را در دست اینک بوسد پا من
گر کسی بهتای من باشد غنیمت و آس	زانکه قدر من نداند کس بخیر بهتای من

و این کتاب مشتمل است بر چهارمین چین اول در حال سلاطین قطب شاهیه

دوم در حال ریالت و ریاست آصفیه و امارت دولت

لطایه سلطنت چین سوم در غلبندی حال حیدرآباد چین چهارم در

چگونگی قبا

حال سلاطین

مختفی مباد که قبل ظهور اسلام در قبضه راجهای قدیم آن دیار بود که در زمان

هر گاه ریات اسلام در تنگ مرتفع شد گماشتگان بهینه

سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بنی اوزنگ نشین بیدر

موصوف حاکم تنگ بود و در گوگنده می ماند در سنه نهصد و هجده هجری بمشیر

ضیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خود سرگردید و بشاهی علم بر افرخت

و گوگنده که بر سر گریوه قلعه کوچک تنگ چین بنام سالف از زمان بود عمارتش

سبع و بیع کرده محمدآباد نامیده مستقر نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری

عبدصمد در سنه ۸۰۰ سال میر محمد سوم در سنه ۸۰۰ است بیست و هفت هجری

این بادشاه عادل و فاضل و عابد و زاهد بود که از ستوده کردارش شاکرد
 قاضی محمد سنائی بود و در زنون سیاگری شاگرد آقا یوسف که مسجد بنا کرده
 این بادشاه است که حضرت هشت لکبه رویه تعمیر یافته گاهی عروجی و گاهی
 ظل الله تخلص میکرد این سه بیت از دست سه

دماغ و طبع عروجی چه دلکش است	چنین گوی که خود آسمان و زمین است
------------------------------	----------------------------------

وله

عز و جاهم ز عشق و دولت است	این همه چشمم بهت است
است از باد نیست ظل الله	سرخوش از باد کجاست است

پسرش عبدالقادر قطب شاه است و هشتم ذی قعدة سنه یکتر است و سه هجری
 پید و روز ولادتش پنجمان گفتند که شاه روس پسر باد و از دسال نه بیند
 در نه زبان عظیم و چهارده نو شاه برین سخن عمل کرد و از سال ولادت تا سال
 دوازدهم هر کس بزجه است آتلیقی با مور شد و در عرض یکسال مرد چنانچه دوازده سال
 مرد و در سال دوازدهم از روی حساب شمس روزی سه چند باقی بود و از روی حساب
 قمری مدت سه و سپری شده بود که شاه بنایت مشتاق دیدار پسر گشت و بن عظیم
 ترتیب داد و بدیدار پسر چشم روشن کرد و پسر نیز مثل پدر صاحب جمال و فاضل و
 عابد بود و امارت پسر دیده همان روز پدر بیمار شد و بعد چند روز چهارم جمادی الاول
 سنه یکتر از روی پنج هجری رحلت کرد و نه این صاحب القدر در روز دیگر
 عبدالقادر قطب شاه گردید مولانا رونقی تاریخ نوشت - شد شاه در کن قطب زمان
 عبدالقادر و در همین سال میر محمد مومن هم بجوار رحمت پیوست میر محمد سعید زمان

در دستانی المظالم میر علی مستطعم خان خان خانان سپه سالار بود روزی پسرش
 محمد امین خان باوه خور و بدست بدر بار آمد و بر سینه شاهی شست و می کرد
 شاه ناخوش شد و مردم بعضی رسانیدند که میر علی چهار هزار سوار ایرانی نوگر گذار
 اراده گرفتن سلطنت میدار و شاه زیاد و متوجهم گردید و میر علی بزخواست پیش
 او رنگ زیب رفت و بحضور شاه جهان باریافت و قطعه الماس در پاسه نور که از
 در پاسه کز شایافته بود و جوهر بیان شصت لکه روپوشش شخص میکرد شاه جهان
 تذکره و بعد مردن سعد الله خان وزیر شد و ترغیب و تحریص گرفتن حیدر آباد نمود
 و شاه عبداللہ و دختر داشت کلانزایا سید احمد عقد بست و عقد خود با سید سلطان
 محمد و سید احمد سید سلطان بخش داشت شب عقد و اما و دختر خودی مانع آمدند و
 بر سر نشا و شدند که شاه تنگ گشته به ابو الحسن که یکی از اخوان زاده پاسه شاه بود
 عقد بست و ابو الحسن مرد عرب لا اویالی بود و پیشتر در تکیه های فقر می نشست
 چون سید سلطان خبر یافت به باب شادی سوخته با خاطر افروخته بدر رفت و پیش
 او رنگ زیب شایافته نوگر شد و میر علی دختر خود و بعد وی سپرد و بعد ازین عبداللہ شاه
 سنه یکم اردو به شاد و دو هجری انتقال کرد و ابو الحسن به و سید مرتضی چار قبشاهی بود
 و ب لقب تانا شاه مشهور گردید تا اوز زبان تلنگلی طفل رامی گویند و اکثر خصائل این
 پادشاه طفلانه بودند یعنی گنا و نادانکه برود و مشرک متعصب بودند مختار کار شدند و مرا
 مشرکین را رونق دادند و در خرابی اهل اسلام افتادند و شرفا و سادات بجان آمدند
 و تانا شاه که نازک و مانعی آن ضرب مثل است بجز عیش و عشرت هیچ کار نتوانید
 و این دو مشرک بروی مسلط بودند و قتیکه عالمگیر رو بدکن نهاد و بار اچه ستاره

بنگید این هر دو مشرک خلیفه سعادت را بد کرد چون عالمگیر ملکه بیجا پور را محاصره کرد
و با سکندر عادل شاه بنگید علانیة ابوالحسن را ترغیب بدو کاری والی بیجا پور دادند
ابوالحسن بیجا لیکر نوشت که من تا حال پاس بزرگی میگردم حالاکه ایشان سکندر را پیغمبر
دستبردند تاخته اند بسرداری خلیل خان چهل هزار سوار و پیاده روانه میکنند می بینم
که ایشان از کد ام که ام می جنگند عالمگیر که از دست ناخوش و در فکر تنویر نام ملک
بود چهره بر اثر زحمت و بهادر شاه را بر سر ابوالحسن فرستاد و خلیل جنگیده شکست خورد و
ملک بیدست بهادر شاه آمد و سپاه عالمگیر با بهادر شاه در حال حیدرآباد رسید و شهر
تلاطم افتاد و ابوالحسن از عمارت چار محل در قلعه گوکنده رفت و در شهر طرفه هول راه یافت
هرگز طرفی میگرفت و آب و میوه نداشت و مردم او باش دست بغارت و راز کردند و
کتاب و ناموس خلقی خراب نمودند شاهزاده چون برین حال مطلع شد شهر حیدرآباد را
سپاه پیشکش شهر را تاراج نمودند ابوالحسن ایلی فرستاد و پیام داد که جنگ از من و شماست
رعایا چه تصور کرده ۱۰ بهادر شاه حکم امان در داد و عمرش را در سر کشان ظالمان است
داد و بعضی او را پاسه نیل بست و گردن زد و تا غبار فتنه نشست و چون ابوالحسن
بهادر شاه هر دو شیعی المذهب بودند بینه شرط صلح نیامین قرار یافت از جمله این
داد و ما هر دو کافر را که ما و فساد بودند شهزاده طلب کرد ابوالحسن سر هر دو بریده فرستاد
شهزاده بیجا لیکر خبر کرد و چون آباد گلگیر رو آورد عالمگیر بظاہر هیچ نگفت و چند سے
خاموش ماند چون بیجا پور فتح کرد و سکندر عادل شاه را اسیر نمود سنه یک هزار و نود
و هفت به گلگیر آمد و گفت که ابوالحسن تندرست چرا پیش ما حاضر نشد و فسق و فجور او
از حد گذشته است می باید که این سبے وین را از مندر بردارم این بخت و کوه حسد

سلمه الله تعالى از روی گلزار آصفی و خزانه عامره و سهر و از او و ماثر الامراء تاریخ شهید الدین
 و حورشید جابهی و نصر الله خانی مشکیه بر چاه فصل اول و زوگر گاشنگان تیمور
 تا آصفجاده عالمگیر هرگاه سلطنت حیدرآباد از ابوالحسن تانا شاه گرفت صوبه داری
 و کن حواله جانسپار خان نمود و چون کشته یکنزار و یکصد و نیرده هجری بمرد رستم دلخان
 پس روی صوبه دار شد و در سنه هزار و صد و شانزده رستم دلخان صلعه دار رنگ آباد گشت
 و از پیشگاه شهنشاه کام بخش داد و خان پنی صوبه حیدرآباد شد باز از طرف بهادرشاه
 در سنه هزار و یکصد و نوزده هجری یوسف خان صوبه شد و در عهد محمد شاه دلی مبارز خان
 عماد الملک صوبه گردیده و در سنه یک هزار و سی و یکصد و هفت هجری مبارز خان با
 آصفجاده جنگیده کشته شد و حیدرآباد در دست آصفجاده فصل دوم و نسب
 آصف جاده محمد الدین آصفجاده نظام الملک حسین قلیج خان بن شهاب الدین غازی الدین
 فیروز جنگ بن عابد خان سمرقندی مخاطب به قلیج خان بن خواجه اسمعیل بن خواجه غریزعلی
 بن محمد عالم بن محمد موسی بن محمد درویش بن شیخ جاوید بن شیخ فتح الله ثانی بن شیخ جاوید
 سرست بن شیب الدین بن شیخ فتح الله بن علی الدین بن علاء الدین بن ابن الدین
 بن ابی حفص بن شیخ شهاب الدین سهروردی بن شیخ محمد بغدادی بن بهادر الدین بن
 عبد الله صوفی بن محمد سعید بن قاسم علی رومی بن نصر الدین بصری بن محمد قاسم بن عبد الله
 بصری بن عبد الرحمن مکی بن ابوالقاسم بن ابو محمد مکی بن محمد بن ابوبکر صدیق خلیفه اول
 فصل سوم و زوگرا مارت آصفجاده باید دانست که عابد خان از سمرقند بعد شاه جهان
 در هند آمد و در آنجا منصب یافت و چون عالمگیر تاج بر سر گذاشت عابد خان را ب
 خان داد و در سنه یک هزار و هفتاد و یک هجری منصب داد

هجری و
 خان داد و در سنه یک هزار و هفتاد و یک هجری منصب داد

و سه هزار پانصدی کامیاب کرد باز صوبه آجیر باز صوبه طمان کفولین نمود و باز
 سه هزار و نود و عابد خان بجز رفت و چون باز آمد منصب چهارم یافت و بست
 و چهارم ربیع الاول سه هزار و نود و هشتاد و هجری وقت محاصره گوگنده بضرب کل
 بردست راست زخمی شده بعد سه روز مرد و پسرش شهاب الدین اول سه هزار و نود و
 هفتاد هجری منصب سه صدی باز پانصدی و باز خطاب فیروز جنگ غازی الدینیان
 ساهی گوید و دام ترقی یافته در مدت قلیل هفت هزار شد و با وزیر النسا بکیم
 دختر سعد الله خان وزیر شاه جهانی کتخدا گردید و در عهد بهادر شاه بصوبه داری کجرات
 سراز شده بهانچاشه یک هزار و یکصد و بست هجری کوس حلت فرودگرفت و از طین
 دختر سعد الله خان وزیر قمر الدینیان سه هزار و هشتاد و دو پیدا شد نیک نخت
 نایب ولادت اوست اول از عالمگیر چار صدی باز نه صدی باز و سه هزار پانصدی
 و خطاب چمن قلیج خان یافت باز سه هزار پانصدی شد باز خدمت خود داری سیالو
 و باز صوبه داری بجای پور یافت باز چار هزار و پنج هزاری منصب یافت بعد مردن عالمگیر
 شاه عالم بهادر شاه براورنگ نشست قمر الدین منصب شش هزاری و خطاب خان
 دوران یافت و پنجمت صوبه داری اوده سر بلند شد و باز ترک خدمت نمود و بدست
 در رنگ صومیه گوشه نشین در دلی ماند و چون بهادر شاه مرد و مضر الدین جهاندار شاه
 نشست باز منصب شش هزاری قبول نموده در سلک امرای شاهی درآمد و چون فرسخ
 افسر سپه نهاد منصب هفت هزاری و خطاب نظام الملک بایه باهات اندوخت و
 صوبه داری کن تا حدار کرنانگ گشت و در اورنگ آباد قرار گرفت و باز بخدمت فرسخ
 و صوبه بنبل مراد آباد گشت و بهرگاه سنخ سیر در گذشت و رفیع الدین در جات پابلونک

بهادور و دو ماه از پادشاه دروش اختر محمد شاه تخت نشین کردید نظام الملک صدوبه داری
 مالوه یافت و از مالوه سنه یک هزار و یکصد و سی و دو هجری غزم نسیم و کن در سر کرد و قلعه آسم
 از طالب نغان و برهان پور از نور نغان با شتی گرفت و نیز و هم شعبان سال نه که از رسید
 ولار علیخان سادات باره در سو او حسن پور سر کار بنده جنگید و سید کشته شد و یازدهم ماه
 شوال سال سلطوره داد بالا پور نواح صوبه پرا را رسید عاده علیخان مصفا نمرودیه
 کشته شده این سر نشی یک کن سنه و در استغلا ایام همزمانی و او در ننگ آباد سنه گاه
 زود در دلی نوابه حسین علیخان وزیر با شاره محمد شاه از دست میر حیدر خان کشته
 شد و در این نظام ... محمد شاه سمت دلی رفت و سنه یک هزار و یکصد و سی و پنجم عطا
 صدوبه داری کن نجاست صدوبه داری گجرات و مالوه یافت و در امری شاه سی نفاق و در
 و دلی ضعف کلی رونود و در سنه یک هزار و یکصد و سی و شش فرمان صدوبه داری و کن بنام مبارزخان
 عمار الملک محمد شاه زشت نواب نظام الملک چون زمین دید خود را رنجور نمود و گفت که هو اس
 مراد آبا و مراد سازگار است از شاه اجایت گرفته بر او آبا و روان شد و از راه عطف عمان
 نموده بیعت راه و کن پیش گرفت لبست و سوم محرم سنه یک هزار و یکصد و سی و هفت
 با مبارزخان جنگید خان موصوف مریدان کشته شد و نظام فتح یافته رئیس کن گردید محمد
 و در وقت نظام راقومی دست دیده فرمان استمالت نوشت و اصنجاه خطاب بنخشد و در سنه
 یک هزار و یکصد و پنجاه هجری به دلی طلب فرموده جنگ مهیته مامور کرد بیاه رنه مان سال مذکور
 نظام در سو او بجهوپال با مرهه میدان جدال آراست و خبر آمدن نادر شاه از ایران شنید
 با مرهه صلح کرده بدین رفت و بعد واقع نادر شاه نه که بر او بیعت و پنجاه و سه هجری حمید را با
 و کن سفر کرد و ناصر جنگ که در او ننگ آباد بود و باغوا سے سران سپاه با پدر صف آرا شد و در

در تکیه آمد و نظام فتحیاب گشت و در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
 بکر نامک رفت و قلعه ترچیاپلی از مرزها گرفت و انورالدین خان شهابت جنگ
 حکومت در این بخشیده باز آمد در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده
 که از قلاع نامی و کن در است مرزها بود جنگ و در جنگ خود آورد و در سنه یک هزار و
 یکصد و شصت و یک هجری خبر آمدن احمد شاه درانی از هند و افغانستان هندوستان
 شنیده به دلی روان شد و به برهان پور رسیده خبر یافت که احمد شاه ابدالی از احمد شاه
 تاجدار دلی شکست خورده رفت نواب فتح غریت کرد و در برهان پور سال مذکور بسیار شد
 و چهارم جادوی الثانی سنه مذکور مرز نعش او را در روضه قریب دولت آباد متصل
 اوزنگ آباد در احاطه شاه برهان الدین غریب دین کردند فصل چهارم در ذکر ولای
 آصفیاه تا آخر سنه ۱۲۰۰ هجری و آغاز امارت میر محبوب علیخان صاحب آصفیاه ششم و هفتم قباله
 آصفیاه شش سپرداشت میر محمد نپاه امیر الامرایر احمد نظام اندول ناصر جنگ میر محمد
 امیر الممالک صلابت جنگ میر نظام علی آصفیاه ثانی میر محمد شریف برهان الممالک
 بسالت جنگ میر غزل ناصر الممالک همایون جاہ - بعد اتمقال نظام الممالک آصفیاه بر
 ایالت میر احمد نظام الدوله تمکن شد بهایت محی الدین خان منظر جنگ و دختر زاده نظام الممالک
 مرحوم حاکم بجا پور سر از طاعت پیچیده بشورده بین دوست خان ارکاتی موسی
 آسوار کات و سر کرد و نصارا قوم فرائیس بود پیر پیر ملازم گرفته به پسر نورالدین خان
 شهابت جنگ گوپاموسی که از وقت نظام الممالک ناظم ارکات بود لشکر کشید شهابت جنگ
 مقابله کرد و در عین معرکه با ده سرخ مات چشید نظام الدوله خبر یافته از اوزنگ آباد با هفتاد
 هزار سوار و سه هزار پیاده جوار و توپخانه آتشبار با کمال اقتدار روان شد و با قصد کرد

ساخت طی کرد و در سوار چری بست و ششم بیج الاخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه
 هجری معرکه قتال آراست و نظیر جنگ را زنده سپرد و شکر نمود و بر شکال و راکا کاش
 گذرانید بهت خان و غیره افغانه نوکران نظام الدوله بطبع و نیوی با منظر جنگ و
 افسران و افسیس سازش کردند و هفتاد هم محرم سنه یک هزار و یکصد و شصت چهار هجری
 نظام الدوله را شهید نمودند و نظیر جنگ را از قید بآورد و بر سندان امارت نشانیدند و رو
 بهجید آباد آوردند و در اسامی راه فیما بین افغانه لغاری پیدا شد و با هم خونریزی کردید منظر جنگ
 و بهت خان و دیگر چند سرداران کشته شدند سران سپاه نظامیه امیر الملک میر محمد خان
 صلاحیت جنگ را رئیس کردند و بجید آباد شتافتند و میر محمد پناه امیر الامراد در دلی خنجرها و
 ناصر جنگ برادر خود شنیده به واسطه ریاست و کن سنجاق استیصال باورنگ آباد رسیدند و
 پنجاه و پنج سینه کینار و یکصد و شصت و پنج هجری برگ مفاجا جان بحق تسلیم نمودند
 رفقا نقش بدلی بردند و درین وقت فتنها در ریاست دکن رو نمودند که شورش بسیار
 آخرسنه یک هزار و یکصد و شصت و نه هجری میر نظام علیخان آصفجاه ثانی از پیشگاه برادر
 خود امیر الممالک صوبه واری برادر میر محمد شریف برهان الملک صوبه واری بجای پور ریاست
 و در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و هجری برهان الملک از بجای پور در اورنگ آباد نزد برادر
 آمد و منصب وکالت مطلق یافت و میر نظام علیخان آصفجاه ثانی هم از برادر باورنگ آباد
 رسیده برهان الملک را از عهده وکالت معطل کرده اختیار ریاست بدست خود آورد و طبق
 به لقب ولیعهد شد سرداران و افسیس خواهانند که دست اقتدار آصفجاه ثانی را کوتاه نمایند
 آصفجاه ثانی در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و یک هجری حیدر جنگ شریلی فتنه برادر
 را در خیمه خود کشته اسب سواره بدر رفت و امیر الممالک رو بجید آباد نهاد و آصفجاه ثانی

با جانوجی بهوسله مکاسدار برار جنگیده باز صلح نموده پیش برادر خود امیر الممالک رفت و درین
 فساد و آویند شها ملک بسیار در دست پیشوار اراج پونه رفت که تفصیل آن بسیار است
 و صرف حیدر آباد و پیدر و برار در دست اولاد نظام الملک ماند و چون شوکت و قوت
 پیشوار از قتل بها و جنگ و بسواس را دور سوا کر نال از دست سپاه احمد شاه در آن
 منضم عمل گردید آصفجاه ثانی با امیر الممالک برآمده تا هفت کرده پونه را با ت غنیم را نگو سار
 کرد ناگاه میسر عمل ناصر الملک با غنیم پیوست باین سبب فیامین اراج پونه رگنا تخته را و ما و
 و نواب آصفجاه ثانی صلح شد و از صوبه اورنگ آباد و پیدر هر قدر ملک در دست پیشوا
 والی پونه بود باز بدست آصفجاه ثانی آمد و چهاردهم ذیحجه سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و
 پنج هجری در پیدر آصفجاه ثانی برادر خود امیر الممالک را گرفته قید کرد و شاه عالم عالی گوهر
 بادشاه دلی فرمان صوبه داری دکن بنام آصفجاه ثانی فرستاد نواب و پیدر استقبال نموده
 فرمان را بدست تعظیم گرفت و مستقل والی حیدرآباد شد و درین وقت فیما بین رگنا تخته را و
 و ما و پورا و مناقشه رونید و آصفجاه ثانی جمایت رگنا تخته را و کرد ما و پورا و شکست خورد
 سر بر خط فرمان عمر خویش رگنا تخته را و نهاد و رگنا تخته را و در عرض این استمداد ملک پنجاه
 لکه روپیه و قلعه دولت آباد که سابق از اولاد نظام الملک بدست راجهای پونه آمده بود
 پیشکش ساخت و ناصر الملک که نزد راج پونه بود از کرده خود پشیمان شده خواهان عفو تخته شد
 و بعد عفو جرمیه و رادومی آصفجاه ثانی داخل گردید و بغازی وقت نذر پرازی بعضی امر
 آصفجاه ما از رگنا تخته را و کدر شده بر سرش فوج کشید رگنا تخته را و طاقت جنگ و خور
 ندیده باسی هزار سوار تاراج ملک نظامینه اختیار کرد و آصفجاه ثانی نیز تخریب کشور غنیم
 نمود و پونه ملک حریت را تاراج کرد و پونه را آتش زد و بسوخت میر اولاد محمد خان و کما

پیدا گشتند و در قصر امارت بعیش و فراغت ایام زندگانی سپایان آوردند و بعارضه
 بیخوشی بست و دوم ماه رمضان سنه یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری عالم فاسک
 گذشتند و در عهد ایشان هرگاه امیر الملک مرند راجه چند ولال صاحب پیشکارتن تنها
 راتق و فاتق جمله امور ریاست شدند و حضور پر نور بندگان عالی آصفیاه چهارم بذات خود
 بهیچ کار توجه نکردند و قلع عهد قدار راجه صاحب موصوفت بوجه اختصار قلم انداز نمودند
 صفت اینقدر مجمل است که ایشان سخی بودند و قوم کج و در و سیه و عرب و در و رشان
 قوی دست گردیدند و فیما بین خانگیها نمودند و آخر سکه در و سیه مغلوب و عرب غالب
 گشتند و چون ملک را با جاره میدادند و با نظامیکه می باید کمتر توجه میکردند کشور از قدری
 عمال بتباهی پذیرفت و حاصل کمتر شد و حال امر و جاگیر ایران گگون گردید و در خزانه
 پیشتره نماید و نوکران از نیافتن تنخواه بجان آمدند سه لکه و چند هزار روپیه و راهبه که با آنها
 تنخواه سپاه انگریزی بدولت انگلشیه داده میشد از تهی شدن خزینه در ارسال آنهم تعویق
 رو نمود و چون قریب یک کرور روپیه سرکار انگریز بهادر بدولت نظامیه قرض شد
 نوبت مطالبه رسید راجه صاحب از نرسا و پیشکاری و مختاری برخواست و غلت نشین
 شدند و راجه رام نمیش پسیر راجه گونیش خلعت پیشکاری پوشیدند و سراج الملک پسیر
 امیر الملک سپرچ و یوانی بر دستار بستند و چون از ایشان انتظام نشد از منصب افتادند
 و امیر کبیر شمس الامرا بهادر اول بر کار دیوانی مامور گشتند و بعد چند ماه گذشتند باز راجه
 رام نمیش پیشکار و بعد چند سس سراج الملک دیوان شدند و بسیار تدبیر کردند مگر عسا
 نیافتند آصفیاه چهارم پنجم و خزانه و جیب خاص و قلمه گو لکته و ششتمه برای فتح خراسان
 ریاست و فیصله تنخواه انگریزی و او ندگر کافی نشد و تقاضا سخت روید و آنرا محبوس گشته

در صومعه مذکور در روزی دریا قیصری شد و پند هر دو در آن نای و غیره از آن کوه
 در آن منجس و بی گردیدند و در شبن شامل شدند و در همین سال سالار جنگ برای
 حصول ملازمت مکه آمدن و قیصر بند شهر لندن رفتند و با قرام ملاقی شدند
 در گشتن و در ششم هجری بعد گمان عالی بسیر و رنگ آباد شافقت دست انجیر بدو افتاد
 آمدند و نگاه تبارخ بست و ششم ماه ربیع الثانی سال هجری بعارضه بیضیه سالار جنگ
 بهادر تهناتی نمودند رحلت شان موجب ملال خاطر خاص و عام شد تا سندی نشینی
 بندگانه عالی در ام ایام راجه لاجپان مرند بهادر تر این بر شاد و پیشکار مختار کار قرار یافتند
 و به اصابت راهی گوزشت مقرر شد که بعضی امور نظیر نسق مشوره خورشید بهسا و در
 بشیرالدوله بهادر و میر لائق علیخان بهادر خلعت سالار جنگ بهادر و پیشکار صاحب بهادر
 جاری شوند و آخر سال یکم از روزه صد هجری معلوم گشت که حضور پر نور شان در دوم ماه
 ششم هجری برابر سے ملاحظه نمایند نگاه مملکت بسواری ریل رونق افروز خواهند شد
 و از آنجا در ماه ربیع الاول مراجعت خواهند فرمود و پنجم ماه ربیع الثانی ششم هجری مطابق
 سوم فروردین ششم هجری موافق بیست و هشتم اسفند یار ماه سال الفصلی که سن مبارک
 هجده سال خواهد بود بر سر بهای نای متکین خواهند شد و در یکم آخرت هجری که اتفاق
 رفتن را در همین تاریخ بحدیدر آباو شده و تقریباً دیوان جدید خایمعالی که توجیه خاص است
 بتحریر آوردم در ماه محرم ششم هجری نخستین بواسطه و الامتیه راجه گوداری بر شاد و شاد
 صدر سرشته و از فوج با قاعده دولت نظامیه و عالی مناقب آعلیه راجه صاحب
 سرور جنگ املیق حضور از چهار راجه تر این بر شاد و صاحب پیشکار ملاقات دست و او تاد
 گفتگو بکمال رافت کردند و از حال نظر و نسق ریاست عالی بهویال امور جزئی و کلی پرسیدند

در بیان سالی سید محمد حسن کردید و شکور کوروش خود بود و در سن بعد از آن
 به یونان سید کاظمی سبب طلب مع صاحب زمین بود و زمین را با قیمت و کوروش
 به او آورد و کتاب زمین زمین درجه و شرق و غرب کی از او اجناس است که در قتل و در هر
 سال در آن زمان و ابودان کتبت خود پیشکش کردیم و در سینه بدیدر نقد و قریب کریاس
 هر عباس را اول شستن دادند و سرخ سرخ الماس از دست مبارک بر سر شستن
 با یقین صورت های یون دیده در یا فتم که ذات با یک کات خردانان است و از چهره بنا
 آثار بزرگی و اقبال نمایان بدین رسا و راست و کما موصوف اند و به فتوت و معرفت
 و شجاعت و سخاوت معروف شد

این مراتب که دیده ام خبرویت کار کلی هنوز در وقت در است
 به یمن سوم محفل طلب شاه با فاصله کرده از قلعه محمد آباد که لکنه لب رود و در
 شهر آباد و نون بخاطر دشت جای که در سه نهصد و هشتاد و یک متری برودند که
 والد ماجد اویل سنگین و دود در آن طویل و از ده که عرض و چهار ده که متر فسخ
 ششصد و هجده و اضررت نو و شش هزار روپیه بنا کرده بود و شخصی صراط استقیم
 تاریخش یافته گذارنده و با نصد من طلا انعام یافت هر گاه مالک تاج و تخت شد
 شهر آباد کرد و بجاگ نگر نام نهاد و فقط حافظ ماده تاریخ یافت و باز عمارت چار منار
 در وسط شهر ساخت و تاریخش یا حافظ گفت باز به باگ نگر احمد را باد نام نهاد و تاریخش
 فرخنده بنیاد فرمود این شهر در عهد قطب شاهان در دو پنج کرده آباد بود و حالا آبادانی
 این شهر مع مسکرا نگر نری تخمینا در دو رست کرده باشد و سابق این شهر فیصل شد
 مبارز خان بنیاد فیصل انداخت و نظام الملک صفا ختم ساخت و درین شهر بنیاد

سینرودہ باب کلان سینرودہ دریچہ واقع اندوسہ صراط پر رود موسے منی ہستند یکی
 جسے قدیم مذکور الصد کہ بنام مل نرودا مشہور است دوم مل چادر گھاٹ کہ نواب
 ناصر الدولہ بہادر مرحوم آصفیہ چہارم سنہ یکترارود و صد و چہل پنج ہجری سے
 صد گز و راز و پانزودہ گز بلند بصر ہشتاد و پنج ہزار روپیہ بنا کر وہ اندوسوم مل آباد
 افضل الدولہ بہادر مغفور آصفیہ چہارم است دم دہلی دروازہ کہ در سنہ یکترارود و صد و
 ہفتاد و پنج ہجری تعمیر یافتہ و اندرون شہر بناہ (۱۲۹) محلہ و بیرون (۱۵۶) محلہ
 آباد اند کہ درین محلات داخل و خارج فصیل ہو سکر سکندر آباد (۳۵۲۹۵۲) مرد و
 بموجب آدم شماری سنہ ۱۱۱۶ء میباشند و اسمائے ابواب و دریچہ ہا این است
 دہلی دروازہ قدیم۔ دہلی دروازہ جدید۔ چادر گھاٹ دروازہ۔ دبیر پورہ دروازہ۔
 دروازہ یا قوت پورہ۔ دروازہ تالاب میر محلہ۔ گولی دروازہ۔ لعل دروازہ۔ علی آباد
 دروازہ۔ دروازہ غازی بندہ۔ فتح دروازہ۔ دود باولی دروازہ۔ دروازہ پل نرودہ
 کٹرکی۔ بوہرہ۔ کٹرکی میر محلہ۔ کٹرکی ماتا۔ کٹرکی رنگ علیشاہ۔ کٹرکی بودلہ۔ کٹرکی دارالشفی
 کٹرکی کلالہ۔ کٹرکی گاؤر۔ کٹرکی حسن علی۔ کٹرکی چنیہ دروازہ۔ کٹرکی چار محل۔ کٹرکی دوو
 باولی۔ کٹرکی کہاران۔ ماندرون و بیرون شہر زیادہ از پانصد مسجد خورد کلان خواہند
 بود کلان ترازیمہ مکہ مسجد است ارتفاعش از خاک انداز تا قہ گلدستہ سی و شش گز
 معاری زمین مسجد و عرض و طول ۱۹۵ گز مربع حوض چہارودہ گز مربع و الان مسجد
 پنجدرودسہ درجہ در طول شصت و پنج گز و در عرض چہل و دو گز ہشت گزہ چار محراب
 مساوی ہر یک ہشت و نیم گز عرض و در در میان وہ نیم گز عرض مسقف بدو سقف
 کو بر تراز تاک و اجر کہ در میان آن مثل سرداب جانی و بیع است و در حوض مسجد باب

جنوب پنج مجره سنگ مرمر هستند مزار عمده بگیم مزار نواب نظام علیخان مزار نواب
سکندر جاه مزار نواب ناصر الدوله مزار نواب افضل الدوله و بر سر چهار مجره نوابان این
تاریخ کتبه اند

<p>بر روح پاک میر نظام علی مدام زین مصره عجیب و تاریخ را بخوان یون سکندر جاه از آفاق فرست بر کشیدم آه گفتم سال او</p>	<p>خوانند با وضو بمشایخ خاص فاتحه ستوجب بهشت و با خلاص فاتحه هر مکان شد از غمش بیت الحزن راهی فردوس شد شاه دکن</p>
---	--

ایضا

<p>کرد شاه دکن زود هر گسار چو رفت نواب ناصر الدوله سوخت زوایان سه صیام از شو بودت و بودت و کم از آن و شش غیبی با شش گویان اند مصرع خوش بنی الممالک ماح بخت عکات تاریخ و ساقه المرحوم</p>	<p>در شهر رود و صد و چهل و چهار خدا شن شنید و کرد بخش لبض و حمت مقام که او ش از یز و بقصرت بعد عزت مقام بنای الدوله داویردان میان حبت مقام ولم دوست فاح البخت افضل الدوله راح البخت</p>
--	---

و قریب این مسجد در ناف شهر عمارت چار سار است باین همین که در درجه اول چار
طرف چار محراب کلان و عرض و بلند که پشت گز عرض هر محراب است و در وسط آن
زمین مربع بقده که گز سقف بقدر و درجه شماره مرتفع از اندرون مقعر و از بالا مسطح
این زمین حوض بقده پنج گز مربع ساخته بودند که الحال مسار گردیده و بر هر چهار گوشه چار سار
روازه پهل که از اندرون جسامت آن زمین پانچ براسه بالارفتن ساخته اند و بر

در چہ دوم بالاسی آثار مہرا بہا چار طرف چار صفہ بزرگ بنا کرده اند و بالاسے آن
 کہ در چہ سوم باشد صحن و سبت مغرب صفہ مسجد خرد مستقیم ہر چار منار و دیگر از اسما
 مسجد دو درجہ عالی و ہر منار پنج درجہ و شصت و شش گز بلند است اکثر عمارت تھم
 پختہ طرز مغلی و ہندی و انگریزی آمیز و مجلسی بندگالغالی دایرہ کبیر سالار جنگ
 از جلیہ بیوت وسیع و وسیع و درون و بیرون شہر اکثر مساجد و مقابر و اماکن کہنہ
 بنیاد شگفتہ و مستعلیق آیات و تواریخ مشہور و مشہور کنندہ اند از انجملہ بر مقبرہ موسی
 قادری بسیار تواریخ منقوش ایہ بنجلان قطعہ کہ نقل فرمائیم

از جمال خویش کردہ آنجا نرا بجل
 لوحشم احمد حسین و زہرا و علی
 زخت جلالت سبت چون زین دار و گیر
 گفت ہاتھ بود این شیخ کبیر
 از جہان و تافتہ رفتہ بخت اندرون
 از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شد بر

زین جہان رو تافتہ چون حضرت موسی و
 از دم آداب عنوان گفت آمد در جہان
 شاہ موسی بود بس روشن ضمیر
 باول غمناک تاریخ وفات
 شاہ موسی قادری آن شیخ والا تکنت
 سال و را چون بستم ہاتھم گفتا بدان

دائرہ میر مومن کہنہ قبرستان مومنین و شہرست و در انجا بر الواح قبور صد کتابہ
 نقش اند از انجملہ این چند کتابہ کہ اتفاق نقل بر داشتندش شد این است

روانہ سیدہ موسی جان شد
 بخت فاطمہ سگم روان شد
 و اوریا از جہان معدوم شد
 میزین العابدین مرحوم شد

شب آوینہ سبت و نہ ز رمضان
 برآمد سال تاریخ از سعید
 سید و الامکان عالی نسب
 گفت صادق سال تاریخش چنین

<p>که بود او ستادی نام حسنین وصال میرمهدیچان و سلطانین چشم خوششان ز اشک شد پر نم واسه افسوس عالیه خانم</p>	<p>جناب میرمهدی خان مرحوم پوشد و اصل برست جعفری گفت چونکه دامن فشانند از دنیا عقل تاریخ رحلتش مندر بود</p>
<p>نخت هستی الهوی خبت الما و کشید منع رهش ز اشیا تن سوئی عقبه پرید ناگمان از دست ساقی اجل خنطل کشید زان سبب شد سال نوکش میوه شاخ امید</p>	<p>چون با مرحق ز دنیا رفت ابراهیم بیگ دانه عیشی نخید و رفت از کشت حیات شربی قندی بنور و از شکرستان وجود میوه شاخ امید جد و باب خویش بود</p>
<p>میربو تراب فطرت مشهدی در سنه هزار و شصت هجری انتقال نموده ورد اثره مدفون شد و این رباعی که فطرت وم و اسپین گفته بود بر لوح مزارش کنده است</p>	
<p>نخواست به روحنا رج آهنگی کرد اکنون ز ترود نفس تنگی کرد</p>	<p>فطرت تبور روزگار نسیزنگی کرد آن سینه که عالمی و روی گنجید</p>
<p>این رباعی سپرش یعنی میرنسی دانش که در مذاق پدر خود گفته هم بر لوح مزار فطرت رباعی مذکور نقش است</p>	
<p>کاید بزبان کم بسد عسردراز آید بچه کار بے پدر عسردراز</p>	<p>دانش مکن عمت بار بر عسردراز گیرم که چو عیبه بفلک بر شده</p>
<p>وقبرعت خان عالی و دیگر سادات و علماء و شرفا و شعرا که اکثر ایران ترا بودند درین دایره بسیار است و از کتابها سعه عمده تاریخ نهر میر عالم است که بر منبع نهر نقش است بسم الله مجربا و انحمد الله مجربا و بر پیش طاق مسجد امیر کبیر این تاریخ کنده است</p>	

فادو غلوانی لمسی الحرام و بهاینج بست ششم زیچ بنسکه الحاق دیدن قلعه گو لکنده شد
 این قلعه سنگین مشطیل بقدریک کرده مختلف الاصلان معتقد و الابواب است و قصود
 قطب شاهیه منهدم افتاده اند و تمام قلعه صرفت یک مکان کلان باقیست که در آن
 نه صحن با همین و حوض و دیوانخانه و بهیوت دیگر هستند و یک مسجد و یک حاشورخانه کهنه
 هم موجود است و قریب دو صد خانه غراباشند و قریب یکصد توپ زنگ خورده جا بجا
 افتاده اند از انبیا و دو توپ کلان بسیار عمده و خوبصورت ساخت محمد حسین عرب
 توپ ریز که در عهد عالمگیر بود و یافتند سابق و دو توپ کلان و قلعه سیر بر بانپور و یک توپ
 در قلعه سلام نگر متصل به پال ریخته همین محمد حسین دیده ام ازین دو توپ یک توپ را
 پیو و مده دست دراز است و بقدر سه و جب سطر و دوشش یک و جب دچار است
 فراخ و بردهن این باعی کنده است

ناصر احمدی خنده تعلیم از لب دلبر گرفت آتش جبت از زبان او و مجلس در گرفت
 می طپد دل به رسول آنا نید اند که خوست شعله جانسوز او تا خصرم او در بر گرفت
 و بر پشت این عبارت است کله یک من باروت سیزده آنار پا و بالا عمل محمد حسین عرب
 توپ فتح رهبر جلوس بایون سله مطابق سله هجری مقدسه ابو النظر محمد محی الدین
 اورنگ زیب بهادر بادشاه قازی برین توپ نشان ضرب سه کله بردهن و دو بریلو
 و یک قریب پیاله رنجک یافته شد و یکی از مردم قلعه که پیر سال بود بن گفت که از بالا که
 برج محافظی بمن دروازه توچی ابو الحسن تانا شاه برین توپ این گلوله بازده است
 زیرا که این توپ را براسه شکستن فیصل میر آتش عالمگیر طرف بمن دروازه قائم کرده بود
 المختصر قلعه را چشم عبرت دیده بیرون قلعه براسه مشابهن مقابله قطب شاهیه شتاب

سالار جنگ بهادر محمد دوم و تقابل باغ کلان بغایت سرسبز و در چسب ساخته اند و مقابر
 رام است نموده اند جایی بر نضایا ختم و ساخته گردیدیم بر الواح قبور شاهان کتابها
 شجره ثلث و نسخ نوشته اند اتفاق نقل بر دشمن سه کتبه شد و آن این است
 اتقل صاحب نزه الرضیة و هو الملك المنصور السید الشیخ العازی لوجه الله المجاهد
 فی سبیل الله سلطان قلی الخاطب قطب الملک یوم الاثنين الثاني من شهر جمادی الثانی
 سنة تسع مائة و خمس و عشرين من هجرة سید المرسلین قد اتقل صاحب نزه الخضر العلیة
 العالیة و هو السلطان المنصور و الخاقان المرحوم المبرور سلطان ابرهیم قطب شاه یوم
 الاحادی و العشرين من شهر ربیع الثانی سنة تسع مائة و ثمان و ثمانین من هجرة اشرف
 المرسلین اعلی حضرت جنت مکانی عرش آشیانی محمد قلی قطب شاه روز شنبه هجدهم ماه ذی القعدة
 الحرام سنة یک هزار و سبت هجری بر حمت حق داخل شد و متصل این قلعه در گاه حسین شاه
 است که اکثر مردم زیارت میروند چون شام شد اتفاق رقم نشد ایشان از اولاد سید
 بنده نواز گیسو دراز و داماد ابرهیم قطب شاه بودند و بیرون شهر ابگیر میر عالم
 بزفر از گریه مقبره سید محمود است روز سه برای فاتحه خواندن رقم جای خوش نضایا
 چسب و بغایت نورانی یافتیم از میر منور علی سجاده کشین آنجا و جناب میر اسد علی صاحب
 خلعت میر فتح علی اتالیق نواب خورشید جاه محی الدنیا خان بهادر امیر کبیر شمس الامرا چهار عالم
 سید پر سیدم گفتند که ایشان در سلطنت قطب شاهیه از ایران با جوق صوفیان به و کن
 تشریف آوردند و مرشد ایشان وقت وداع یک تخم خرما با ایشان بخشیده و وصیت کرد
 بود که هر زمانه هر جا بر سید این تخم را وقت ظهر بپارید و بران وضو کنید و دم عصر ملاحظه نما
 اگر تخم بر وید همانجا اقامت نمایند و اگر نزد تخم بر و آشته بنزل و گیر وید ایشان همچنین عمل

حکایت آنکه درین سرزمین رسیدند و عبادت و عبادت کردند و در آنجا
 در آنجا که در آنجا رسیدند و عبادت کردند و در آنجا که در آنجا
 تصرف در آنجا بود و در آنجا که در آنجا رسیدند و عبادت کردند
 در آنجا که در آنجا رسیدند و عبادت کردند و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا رسیدند و عبادت کردند و در آنجا که در آنجا
 پس تخلص دست صد شعر فارسی از نسیه که کاشف می خواند و تخلص
 از آنجا که در آنجا رسیدند و عبادت کردند و در آنجا که در آنجا
 که بسبب یادگار نقل برداشته شد

<p> کلید تخلص سعادت کلام در ویش است سلامت و جهان در مقام در ویش است که نور سجده از فیض شام در ویش است که آفتاب فلک شست بام در ویش است که زخمش سرکش اقبال رام در ویش است که جایگاه تو بیت الحرام در ویش است </p>	<p> ظاهر سخن حدت بنام در ویش است قدم نیک شاه و گدازوم ویدم + بسین چشم حقارت فقیر را منعم + بر و بطاعت خود ای سه دو هفته ساز در آبرو منه میدان عشق و جولان کن بیاید که سلطان اولیا بسبب + </p>
--	--

تاریخ وفات این بزرگ در کتابها بسیارست مگر نیا فتم الا بر گوشه دیوار خطیره میر
 شمس الدین حسینی سپهر ایشان تاریخ وفاتش ششم ربیع الاول سنه یک هزار و نو و یافتم
 و در یافتم که در وید محمود در زمین و کن بعد سنه یک هزار باشد و از اما کن نزهت غیر
 حال این شهر شبیه بی بی و کوه مولاعلی سنت مورخین و کن نوشته اند که در عهد
 قطب شاه شبیه یعقوب حبشی در خواب دید که شخصی بوی میگوید که جناب منظر آنست

برای از بهت فواطم ناظرین گلدسته خوشبوی بندهم از کلام نظام الملک صنفیاه بهادر مرحوم

آدمی تازه بر روی کار آینه را
امروز که آینه گلزار بدست است

تا مقابل کرد با خود حسن یار آینه را
کی سوی چین می رود آن دست حنائی

از کلام میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ شهید بن نظام الملک صنفیاه بهادر

دم شیر کو و گردن ما بسم الله
مانان خود به تیغ شهادت بریده ایم

گرترا خوش قتل است یا بسم الله
از چو اجل نهرا سیم می چکاه

از مرزا علی نقی خان قاجار سهرانی متخلص بایسجاد محاطب قلیخان صاحب صنفیاه اول

این گهر من ندارم که تو در گوش کنی
بر رقیب دست گریانی گریبانش بکش

گفته دشمنان به که فراموش کنی
آمی مصور از لباس یار و مانش بکش

از میرزا خان رساجید آبادی مصاحب نظام الملک صنفیاه

این مشت پر تو اضع صیاد می کنم
مجمع یاران رنگین یا دوسه آید مرا

خود از تنگی نفس آزادی کنم
رحم کن ای باغبان گلده پیش من میا

از مغلزاده میرزا شمس بوسوی خان مشهوری میفرشی ناصر جنگ شهید

نازک اندامی که روزگاریش نظاره است
وقت زندی خوش که دست از خوشی بجا رفته
تندی این سیل انازم شرار از خار شست
دقت اشک که موج جنبش گوار شست

که توان از دیدش دست طمع بیکاره است
بطوری علامت نوری به بیچاره شست
زخم نهانکار در دل شست زفت از گریه ام
آب ز چشم به یاد از خلی از زنگ شست

شکوه در این مودعی ز صم طلب دل نماند
گردش این جریخ نفس ثابت و سیار شست

از سید فضل حسین عطار شمس سالار جنگ بهادر مرحوم

آتش بدو عالم زده سوز نفس ما *	فریاد که بر جاست هنوز این نفس ما
هر چند فقیرم ز عالی نظر اینم	بر ما دیده چشم ز نشیند مگس ما
فوق از مضمون رنگین بود محبوب مرا	خون عاشق ز خیت رنگین در کتب مرا
قرآمان آمدی محشر نمایان ساختی رفتی	غلط گفتم که محشر را پیشان ساختی رفتی

از شیخ حبیب الله ذکا که اکثر زبان بچو میکشاد

اسے مستد مال ندانم چه کس هستی	خفاش سید روزی و خورشید پرستی
در باد و فروشی پدیرت نان مج ترویافت	ویل لگ نو دوستی داین همه هستی
با پای بلندان نتوان بود مسارض	دست زسد غر بسرحت ابر که پستی
دست ز زبان تو ز نظم و نسق افتاد	گویا چو خرے آمدی و خسد شکستی
ای ثم قسمت در صفت قلب تو ساوق	پیوسته براه همه کس سنگ بدستی
گویند طامک بدعائی تو شب و روز	جیب تو ستمے باوز سسر مایه هستی

از وجد الدین خان معنی تاریخ پل که بر لوح سنگ منقوش است

بعهد افضل الدوله بهساور	نظام الملک اصغیاه روران
ز سن امی سترمارٹ این پل	باشد همچو طاق بهنفت ایران
صراط مستقیم رو و موسک	در معنی مصحح تاریخ بر خزان

از نواب درگاه قلی خان امیر سرد کار اصغیاه

نود و ز که روز عشرت افزاست تو	مولا سے جهان تخت خلافت آراست
از مقدم گل نمساند آنا خندان	سالے که نکوست از بهارش سداست

کوئین شد ایجاد براسه ایشان	خاشاک رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد سلی	در محله قلی است خاک پای ایشان

از کلام راجه گرداری پرشاد صاحب المخلص به باقی صدر سرشته در فوج باج
دولت آصفیه قدیم متوطن حیدرآباد کن

دیوان و رفیع و قصر و گلشن چه کنم	در منزل بی ثبات مسکن چه کنم
رفشند و گدازند یاران همه را	آنان چه شوده اند نامن چه کنم

چمن چهارم - در ۱۲۶۵ هجری بمادر کن را دیده ام و در اکثر قصبه و شهر گردیده ام
و باز در مسئله که اتفاق مرور افتاد سرمایه تاج نگاری چنانکه دل میخواست
دست نداد بهر حال بعض مقامات را که سابق دیده ام و سیرکنان با بنجار سیده ام
در این کتاب می طرازم و برخی از ثقات شنیده می نگارم حسن آباد گلگیر که از
حیدرآباد در هشت روز با بنجا آدم میرود و بسبیل ریل در یک روز میرسد و بدان سبب
این شهر رونق گلی داشت اکنون چندان آباد نیست که بسید محمد یوسف بنده توان
گسودند که در ۱۲۵۰ هجری رحلت کردند مکان دلگشا است و در شهر بهفت گنبد بهینه هستند
سالار جنگ بهادر مرحوم مرمت شکست رخیت آن کرده اند فی زمانه عدالت دیوان
و فوجداری حد آن سقا بر می شود و کارخانه شطرنجی بانی و قالمین بانی و فر شها سے
نزد دوزی هم عدین شهر خوب است و در قلعه عمارت کهنه بهینه اندک باقی است احمد آباد
احمد شاه بهیمی ۱۲۳۵ هجری سکونت حسن آباد گلگیر که ترک کرده آب و هوای قریه بیدرخواست
یافته شگانه خویش گردانید و قلعه و شهر بنیاه مستحکم تعمیر نمود در عصر ملوک بهینه این شهر قابل
ملاحظه بود حال آنکه حصه ویران مانند باغ و در موسم خزان سواد این شهر غمر زده و آب و هوا

فرج افزا زینشس سُرخ بزرگ گل از منی و از آثار باقیه پدید اشکوه شایان بختی کاهما
 بلندش خراب و مالکانش زیر تراب در وسط شهر در سه خواجه محمود کاوان لفظک
 کشیده و جامع مسجد قلعه که عمارت بزرگ است مسکن ابابیل گردیده بر پیش طاق
 در سه این تاریخ ثبت است

این در سه رفیع محمود پنا	چون قبله شدت کعبه اهل صفحا
اشار قبول بین که شد تا پیش	از آ پرتیا تقبیل مستاء

و بر ابوان شاهی این قطعه نقش است

جهد اقصی کشید که ز فرط عظمت	آسمان سینه از پایه این گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است	نصر سلطان جهان احمد بن شاه است

و بر ابواب مسجد که در عهد عالمگیر تعمیر شد در عبارت تواریخ مختصات کتبه است کی از این
 نیست - روز دوشنبه بیستم شهر ذی قعدة ۱۰۸۵ هجری جلوس بیست مانوس حضرت قدر قدرت
 جم جاه ملایک سپاه ابوالظفر محی الدین محمد اورنگزیب عالمگیر پادشاه غازی خلیفه
 ملکه و سلطانة موافق سلسله اجمری و صوبه داری کترین بندگان نحمد خان کسینی السیبری
 این دروازه صورت اتمام یافت بیرون شهر مقابر عالیة امر او سلطانین واقع اند
 از رنگ آمیزی و کاشی کاری مزین و کتا بهای عمده بجا داشت و شیخ و لغز نقش

و مصداق این بیت هستند

بر هزار ماغربان لی چراغی لی گلے	نه پیر روانه یابی لی صدای سینه
بر گنبد علی بر پیشت قطعه نوشته دیدم حروف دو قطعه از چند پارچه اندر شهر قطعه	
سالم یافته نقل برداشتم	

است همگان تا این آمد بسرس
سینه از دگر بودم خوش درخیز
در نیا که ای روزگار
کجا نگر از امانت اندر اند
نفسش کفایت در هوا و بس
کرا جا در آن امانت آید ماند
در سن کشان که سرور امر و زین
خاک و استخوان رود آفتش میره چشم

از اینی در آوازه مدح و مدح
امروز فرود است همه آن و بسرس
برویدگی و شکسته زین بار
بیا بسند و بر خاک ما گذر اند
گدشته بر گور بسیار کس
چو کس را نه بینی که بیا و در ماند
فرزاد غبار کالبدش بر هوا رود
ماند کس در آن که در و در تیار رود

بانی این گنبد گردون مثال
مصرع آخر که تاریخ است
شاه سر بر ملک بین علی بر
آسوده در بهشت ازین رو صدای غیب

شاه فرخنده بر بیدار
نام گنبد محققه الا یوارک
چون سنگسای عالی و نهایی درون
تاریخ خوش آمد آسوده در بهشت

و بر محراب یک سهرنج این بیت بنظر آمد

ازین سهرنج بر در آیت می خواند
سجای پور شنگاه عادل شاه میان از شهر شولا پور بقدر بست کرده یک سهرنج است
و در این ایام یک شاخ جاده آهنی ریل تار یا بخاریده است فیصل شهر سنگین از
ایته علی عادل شاه است و شهر بقدر هشتم حصه آباد و باقی ویران خاویج علی غرض
و از آثار کهنه مکان هتر قدوس و در منزل از سنگ سیاه باقیست گویند این مکان
در یک روز تعمیر یافته بود و دیگر بقبره ابراهیم عادل شاه کلان و بلند و سنگین است

داسی باو فیض عمده یک
سجای پور شنگاه عادل شاه میان از شهر شولا پور بقدر بست کرده یک سهرنج است
و در این ایام یک شاخ جاده آهنی ریل تار یا بخاریده است فیصل شهر سنگین از
ایته علی عادل شاه است و شهر بقدر هشتم حصه آباد و باقی ویران خاویج علی غرض
و از آثار کهنه مکان هتر قدوس و در منزل از سنگ سیاه باقیست گویند این مکان
در یک روز تعمیر یافته بود و دیگر بقبره ابراهیم عادل شاه کلان و بلند و سنگین است

حصاری که مثلش نزدیک است بس
 بود قلعه دولت آباد و بس
 نظیر این قلعه درونیا کسی ندیده پروردگار یکصد و چهل گز مربع یک پاره سنگ
 آفریده آنرا بکار راجه هر چند را که چهار هزار سال پیش از ظهور اسلام بود و از کتب
 تاجران بلخیا حکایتی می نمود سنگ تراشان کاویده اند و بحال صحت گری تراشیدند
 و قلعه ازان یک لخت سنگ بر آورده اند و بس عظیم کار کرده اند و قریب ازان قلعه
 کوه ایلیور است و حال این عمارت در صباح التاریخ امیر حسن فشی سرکار ابراهیم
 عادل شاه چنین سطور است که روزی در مجلس راجه هر چند را و والی دیوگر صفت
 عمارت مذکور شد راجه گفت که من در مدت عمر خود بسیار عمارت ساخته ام اما این
 عمارت زیاده از هزار سال ثبات نمی دارند و من عمارتی میخواهم که تا قیام قیامت
 ثبات داشته باشد که قهرها ازان باز گویند و صنعت و غرابت او در تمام عالم مشهور
 و معروف گردد و هندسان و معماران و سنگ تراشان که در فن خود یکتا بودند بعضی
 رسانیدند که در حوالی این شهر کوه است که بحال عالم نسبتی ندارد چرا که بحال عالم
 پاره سنگ صلب است و پاره دیگر نرم و رخنها و شکافها میدارد و این کوه مطلق خسته
 و شکاف و سنگ نرم ندارد ممکن است که آنرا بصنعت تمام تراشیده خانه بزرگ سازیم
 که هر پادشاه عظیم انجالبس بدون تواند مثل بر بجهه کارخانه سلطنت که معروف است
 تا صاحبخانه را هیچ عمارت دیگر احتیاج نباشد و آنقدر آدمی و حیوانات که ضروری
 این کارخانه باشد تمام از سنگ تراشیم و مجلس سلطنت و محلات حرم و لشکران
 سلطنت که هر یک بجای خود قرار گرفته باشد و تا روز قیامت آن کلخ فروخ مع فیها
 یک صورت قائم و دائم ماند راجه گفت که اگر چنین عمارت غریب که عین عاقلین است

از قوه بعضی آید خوب است اول نقشه آن از موم ساخته پس نماینده بتایان فرود
یا زمانی اندیشه تصویر ساخته نمودند راجه پسند کرد و حکم تعمیر در دادنگ تراشید
از مکر کوه ابتدا کرده فضایی پیش در دولت خانه ساختند و چهار طرف از فضا
سراسر ساین در کمال رفعت و عرض و طول از شاگ بریدند و در اکثر جاها بطریق مناسب
طاقها بزرگ تراشیدند که حاجت بستون ندارد و در نهایت صفای و همواری است
بلکه بعضی جاها هم داده اند که عکس هر شی مرئی میشود و در یک سراسر ساین با تصاویر
نرگها و ان با استعداد و نزاکت کنده اند که استادان بهر خانه نتوانند ساخت و در بعضی
طویلهاست اسپان بعضی بازمین و بعضی با سبکها الوان و تکلفات و نزاکت انگیز
بیان نیست که نوشته آید بر دیدن منحصر است هر محل را چنین تصور باید کرد و درین
محلهاست چندین صورت آدمی بطور خرم گو یا ستمه خدمت استاده اند و بعضی
چنان می نمایند که گو یا ستمه و اند و بعضی دست بسته استاده و سایر حیوانات
و خوش و طیور و سباع مناسب هر مقام بر طرح جواب راجه اب مقابله را مواجبه و
صورت سپاهیان مسلح گو یا جهت پاسانی آمده اند هر یک بجای خود قرار گرفته و در
سیدان دروازه پیش دولت خانه جاها چند فیل بزرگ و کوچک به ترتیب استاده
و گرداگرد هر فیل چند نفر خدمتگار حاضر ذکر و پلیز و ولتخانه و شمه استوار است
چهار طاق در یک طرف فضای مذکور از شاگ بریده اند و مختص بجای در و در در
کمال ارتفاع و عرض و طول این هر چهار در همه گشافت و در طاق بزرگ طاقها
خرد ساخته اند از جهت نشینن پاسبانان و پلیز و پیادگان و بعضی درون قریب
بالصد تصور آدمی در جانی خود نشسته و استاده تمام مسلح به آلات جاسی محکم نمودند

سلا و تاقها در بعضی

ساخته اند که در نزاکت و ترکیب آن محل حیران می ماند و در قضا اندرون از چهار طرف
صفت با و ایوان با و محسوسه با بطریق مذکور ترا کشیده جلاداده اند و از جهت کارخانه
سلطنت مثل سلاح خانه و فراش خانه مطبخ و آبدارخانه و شربت خانه و غیره که در آن
معمولاً اهل پنجاه شصت آدمی ترا کشیده اند که هر یک گویا بکاری مشغول است
و در هر خانه استعداد آن کارخانه آنقدر از رنگ بریده اند که تخیل آن و شوار است
هر کس که با بنجار کشیده میگوید که آدمی در قفح یک محل میاید که روز با بسز برد اگر خوان
آن محل را بغور تمام مشاهده نماید و بخاطر آرد و صورت و خوش و طیب و هم تقریبات
برای زینت محل بسیار ساخته اند ازین محل که پیش روند بازو پلیسه و محلی چند که محله
از آن مذکور خواهد شد آنجا نیز بطریق پاسبانی صورت سپاهیان ساخته اند بعد محکمت
از مرتبه اول بهتر و قضا این محل زیاده از آن محل و چند کارخانه درین محل ترتیب داده اند
صفت با و ایوانها و طاقها سه نعلک افراشته اند و کارخانه مثل دارالقرب و درگراش
و قورخانه و جامارخانه و خزان و امثال آن در کمال نزاکت و محکمت است یک کس
در آن تقصیر واقع نشده و خدمتگاران کارخانه با استعداد و اسباب اساس هر کارخانه
آن که میاید ساخته اند و هر یک را بکاری مشغول داشته و با سببان این محله را بکار
خود گذاشته اند - همه از احوال بارگاه و ترتیب آن برای کارکنان و خدمتگاران محله
دیگر ساخته اند و طاق و ایوان در کمال رفعت و عرض و طول برافراشته اند و اطراف
و جوانب محله را بر محکمت و ترتیب و تحت سلطنت در صدر ایوان گذاشته و صورت
باو شاه بر آن نصب کرده آن قدر پیرایه بروش اهل هند بر اعظم باو شاه بخت نم
کرده اند که از تقریب استغنی است دست راست و دست چپ آن تخت هم تختهای

به ترتیب و قاعده میا کرده اند و هر کدام از امر و ارکان دولت را نشانده اند از
 عقب پادشاه خد متنگاران و غیره بجای خود استاده اند و چند کس شمشیر با سه
 مرصع مع رومال بقاعده دکن در دست دارند و آبداران بستر خود و خط و قمار دست
 و شربت داران و ساقیان صراحی با سع پیاله در کف گرفته استاده اند و خادمان
 طبقاتی پان و بعضی طبقاتی خوشبو که در هر طبقه چند پیاله مشک و زعفران و عنبر
 صندل سوده با کلاب است بکف دست نهاده حاضر اند و بعضی طبقاتی پر گل بگل
 نزاکت که تعریف آن در تیز بیان می گنج گرفته استاده اند و در پیش ایوان بارگاه
 سرنوبتان و شمنه و دیوانیان به ترتیب و قاعده جا بجا حاضر اند و از دو طرفت پاهای
 در عین تکلف مسلح بکمال زینت قریب به دویست چنانکه شرط است در خدمت اند و در
 فضای بارگاه و ایوان در برابر پادشاه چند طائفه لولیان هر کدام باز و بارگاه
 گویا در رقص اند و در همان فضا باز گیران و سخنران و کشتی گیران و شمشیر ازان
 خود مشغول اند هر طائفه معرکه مجلس خود علییاده دارد و چند فیلی بزرگ که همه نظیر لفظ
 رایج بودند در جلو خانه حاضر و چند راس اسب خاصه در جلو استاده و خلوصه کلام
 همچنان تصاویر وحش و طیر و آدمی با انواع مختلف و اماکن در آنجا ساخته اند که تلمیح
 آن قاصد برای تخریرش و فخری میباید چند حرم سرا به تکلف است که قریب دویست
 در هر محل خواهد بود هر یک بطرز و وضع غیر مکرر و حرکات و سکنات اهل محل به تفصیل
 گفتن و نوشتن نمی آید که از تصاویر توأم بگونه گونه وضع بوس و کنار و دیگر
 مشغول اند با بجز آنچه در اینجا موجود است از هزار یکی مذکور نشدیم که به بنام
 عمارت اورسیده و کسانیکه رسیده اند محلی بنظر در آورده اند و بیان شکارگاه

و باغات و بازار و غیره، همین وجه تقویر باید کرد و فقط گویم در عهد سلاطین اسلام اکثر
 تصاویر را شکسته اند بر انهم دستکاری مستوران و سنگ تراشان از هر پاره سنگ
 سخیان است انگر زبان که در نقاشی و تقویر کوشی صاحب کمال اند اکثر نقاشان پلور
 بوخار و عکاسی می کشند و بر صناعت صنعت گران آفرین میکنند و بقاصد و راه
 کرده از اورنگ آباد قصبه جالند است در اینجا بر یک مسجد این بیت کزده است

بسال فرخ و ایام سعد وقت نکو	شده ز همت جهان محمد این مسجد
-----------------------------	------------------------------

در مسجد دیگر این ابیات مشهور اند

بنا کرده چشمه خان مسجد است	خدایش بخشد جزا سکه بخیر
بفسین هر که آنجا گذارد نماز	کند از برایش دنیا می بخیر
ز تاریخ آن کردم از وی سوال	بگفت نهادم بنا سکه بخیر

در پائین کوه دیول گھاٹ در موضع روند کثیر مسجدی سنگین رو بر اند دیدم

بر این تاریخ کزده یافتم

خداوند خان آنکه دست سخایش	نشود از جهان چسبند آرزو خاک
چنان مسجدی ساخت از فیض ایزد	که شد مومنان را پایه سجد و سلک
چو شد ثانی کعبه تاریخ او را	بگفت خردشانی کعبه بیشک

ذکر احمد نگر - در سده نهم هجری احمد نظام شاه بگری آباد کرده است این
 در عهد نظام شاپویان نهایت آباد بوده بعد زوال سلطنت شان رو بویرانی نهادند
 و چون بنو و مشرف شدند چنانکه مسلمانان آثار بنده و ان را بر باد کردند ایشان هم
 عمارت اول اسلام را شکستند و هر گاه انگر زبان مالک گردیدند عمارت نظام شاپویان

که در قلعه بود شکسته اثری از آن نگذشتند را هم الحروف **سلسله سحری** به احمد بن
و چند مسجد عالی شان و چند مقبره رفیع الارکان دید که بعضی کتابها هم کرده است از جمله
کتاب یک مسجد که با و دارم نیست

در عهد پادشاه زمانه نظام شاه بلکه مسجد او شد از فقیر لطف شاه ثابت چو بود در ره دین نبی و آل	قراباد خان که هست ز جان پاکیز انجام داد او ز پی ذوات مومنین تا رنج این بنا طلب از ثبات دین
---	--

روزی بسیر قلعه رفتم و چند توپ زیاده پیشین مشاهده کردم و بر آن اسامی تاریخی
کنده یافته ام - توپ ها کالی پنج گز طویل و یک و جب و دو گشت و هین فراخ بر یک
محج نهاده است و توپ دیگر ها چوبی نام هفت گز طویل و یک و جب چهار گشت
و هین فراخ است و بر یک ضرب توپ که از هفت جوش ریخته اند این عبارت نقش
گه دو از ده آثار - یاروت چهار آثار اکبری عمل محمد علی رضا نام توپ فتح کشاکش
دلت و نشان **سلسله سحری** ابو الطغر محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی
جلوس و بر یک توپ این عبارت خواندم - سری ناتمه جی سرکار عالیجاه دولت
سندھ فتح توپ خاص ساخت مان سنگ **سلسله سحری** مقام او حسین د بالای
یک توپ که در پیش یاروت **سلسله سحری** است این عبارت منقوش است - عمل محمد حسین
عرب توپ فتح لشکر سنه الف و خمس **سلسله سحری** ابو الطغر محمد الدین اورنگ زیب
عالمگیر پادشاه غازی و یک توپ هفت و هین ساخت قدیم بنظر آید و چند توپ
قلعه شکر: فراخ دهن دیدم که گله بر یک ۳۴ تار بود و بعضی صلیب کرده بر سر که در
سکان سنگین منقش ساخت **سلسله سحری** سلطان معروف به چاند بیگ که شاه سیاح

تقبل الله منه فضل و مزيد کرم و طول و کما ابتداء سنة سبع و سبعين تسعة و عشرين
 سنة الف خد م بکتبه اقل عبیده اللاحی ولته مصطفی بن نور محمد خطاط اعظم
 و برینار مسجد این عبارت کرده است - تاریخ الهی عبارت است از زمان جلوس حضرت
 شاهنشاه نخل الله اکبر بابشاه بتاریخ یازدهم فروردین ماه الهی ۱۰۰۰ که موافق بیست و نهم
 رمضان سنه ۱۰۰۰ حضرت شاهنشاه فلک بارگاه نخل الله بریان پور را مقر زیارت علی
 آیات سائنسد و بهادر خان آمده بیابوس مشرف شد و او را با جماع جان بخشی کردند

قلعه آسیر فتح شد

شاه فازی جلال دین اکبر	آن بتایید سخت قلعه گرفت
کرد فتح آسیر از آن نامه	گفت گرفت قلعه اس علی

قالیه و کاتبه محمد معصوم المخلص بنامی ابن سید صفای القریزی اصله و البکری سکن
 و مدنا المنتب الی سید شیر قلندر ابن بابا حسین ابوالسبزیاری مولد او افتد باری
 سولطان و مدنا بتاریخ روز ماه دوازدهم اردی بهشت ۱۰۰۰ که موافق بیست و نهم شوال
 هجری ۱۰۰۰ حضرت عازم لا هور شدند

فتح خاندیس و دکن چون کرد شاه	عازم هند و سستان فی القور شد
یک عدد نامی فرودانگاه گفت	شاه و الا عازم لا هور شد

و در بازار چارسوی این شهر مسجد و سلمی عهد عبد الرحیم خان خانانان است که
 منهدم افتاده و سلم بر قرار است و بر باب وی این عبارت مکتوب است - در تمام
 سلطنت نخل الله فی الارضین نور الدین محمد جهانگیر بادشاه فازی خلد الله علیه و آله
 در احسانه در صاحب صورتی حسان خان خانان سید سالار خلد شوکت صاحب الامرا

و دیوارش آنقدر عرض است که ده ارباب بر او بر آن رفتن میتوانند و فی زمانه این
 دیوار است در آن زمانت میشود و از آثار قدیم یک مکان و یک چاه باقیست و در
 آنصفتی بنظر گذشت که این قلعه را در سنه چهار صد و دویست و هجری راجه کاکت مول راجه بنا
 کرده بود و از همکنده بقاصله سه کرده و سرحد بر گنجه پرگال شروع میشود و پرگال از
 همکنده ده کرده است و درین علاقہ جنگل و سنگ لایح بسیار است و درختها
 کهرنی و چروچی بے شمار و درین دشت قوم گونڈیباشند و از پرگال بقاصله سه
 بنامه پالم پٹ است تعمیر کرده راجه پرتاب رود و پسر راجه کاکت مول راجه و این راجه
 در سنه شش صد و هفتاد و دویست و هجری تالاب پاکمال کنده است گویند این آبگیر
 در دور چند فرسخ است چهل هزار مزرعه در مدت پنج سال کاویده و ساخته اند و در
 زمانه این راجه شهر در شکل در دور سی و شش کرده آباد بود و از کن تالاب آباد و جنگل
 دیگر است حکومت درشت و همیشه مذہب لنگوتی بود که یکی از مذہب هندوان است
 و بر بنگال سوار میشد و در سنه شش صد و هشتاد و پنج هجری جنگیده در دست سپهسالار
 علاء الدین گرفتار آمده بهلی رفت شاه تاج بخشیده بلج مقرر فرموده برگردانید بنجاب
 بر لب دریای نزدیکه لعمریه شش صد و هشتاد و هشت سال در گذشت القصد ارتفاع کره
 بتخانه اش برینقدار تصور باید کرد که صد زینہ از هر چهار طرف دارد و هر زینہ بقدر
 انگشت بلند و بیکر شش دست عرض است و بالای این چو تره بتخانه و هر چه
 محرابهای هر چهار سمت بتخانه از یک یک پاره سنگ سیاه آنقدر بلندند که فیل
 باحمای میروند و بر هر چهار سمت بالای دیوار هر چهار محراب بقصد بر میروند و بر
 و حیوانی و سباع کمال صفائی از زینہ سیاه یک قطار ساخته اند و بر سر و تنهای این

بارالمهام حیدر آباد که در عهد نواس نظام علیخان بنا شد در چند قطعه نامی مثل قطعه
 و قطعه نزل و قطعه قطعه ساخته است قطعه که سو بلای کوه است و برین قطعه بسیار
 توپهای عمده و خوب صورت که از هفت جوش در محله انداخته اند و این همه قلاع و بنا
 و حصه سنگ اند و قبضه نزل که در میان دو کوه واقع است و در دشت شهر مسجد
 پیدا میشود که بیک روپوشانزوه آثاری آید و شان غسل در دو بیست بست کرده
 چنان و کوهت موجود است و ازان شهر بقدر دو صد سبوح برمی آید قوم گوئی یک
 برگ آورده بر آتش می نهند و دروشن مکن غسل میدهند گمان علیحده میشوند و پیا
 سوره بخ نموده شهید برمی آرند و از حیدر آباد بفاصله هفت نزل قبضه نذر است
 در اینجا محمد عادل شاه والی چالو بر لب رود بزرگ بقدر بست و دو گز بلند
 از سنگ سیاه یک مکان خوش ترکیب بطور باره دری نهایت مستحکم بنا کرده است
 و در سه سیر از با گذرشته هر گاه سوراخهایش یکشاید آب از بالای سقف این مکان
 بطور چاه بریزد و از هر طرف پائین می افتد و مکان زیر آب پنهان میشود و بعضی برآ
 آمد و رفت درین خانه وقت زیر کشن آب جدا گانه ساخته اند و این خانه هنوز از
 جای نریخته موجود است

نوشته

سخن لغزشسته و رفت	خوش کسی گفته است دور سفته
گر همه نیک و گر همه بد بود	حتد گفتار تا باین حد بود
طبع چون لغزش خاتمه می بست	
قلم اینچار کسیده سر بشکست	

وقایع دو ساله ریاست حیدرآباد و برنامہ
تحریر مولف تاریخ اولین ریختہ خاریہ شخصاً
میرزا محمد علی مالک مطبع حیدرآباد

آغاز سال ۱۲۸۰ لیل ریل بندگان عالی بکلیت در صفر سفر کرد و از اردو ایل
دفرن صاحب بہادر ملاقات نمودند و مع الخیر برگردیدند و جملہ ارکان دولت و
تمام قوج طغر مروج تا استیشن باستانیان رفت و بحال تخیل سوارتی در دارالامان
رسید و شب رہنشی جیرافان در شہر شد ہفتم ربیع الثانی سنہ مذکورہ بندگان
عالی برسند ریاست دکن جلوس فرمودند و در این بزم لارڈ صاحب بہادر
فرمان فرمای ہند و دیگر صاحبان عالی شان سران دولت قیصر بند و جملہ اُمرا
و اعیان حیدرآباد و کن موجود بودند و آرایش و تخیل ایوان تصفیہ بزرگ
ایوان کسری طینود بعد جلوس اکثر اُمرا تشریفات فاخرہ کسر ہتہ شد و
راجہ نرندر بہادر بمنصب ہفت ہزاری و نقارہ و پالکی جبار وار و خطاب
ہما را جہ و امام جنگ بہادر خلف نواب خورشید جاہ بہادر شمس الامرا
چہارم بمنصب ہفت ہزاری و علم نقارہ و ظفر جنگ بہادر خلف دوم خورشید جاہ
بہادر بمنصب چار ہزاری و خطاب شمس الدولہ و آقا سیرزا بمنصب دو ہزار
و علم و خطاب خان بہادر سرور جنگ و میر غضنفر علی بمنصب دو ہزاری و علم
و خطاب خان بہادر قوی جنگ و میر جہان ناز علی بمنصب یک ہزار پانصدی و علم
و خطاب خان بہادر و تیر ریاست علی بمنصب ہزار و خطاب خان بہادر

وگره باری پرشاد منصب هزاره و خطاب بهما در و موکوی النور خطاب
خان بهادر محبوب نواز جنگ و میرنشر الله خطاب خان بهادر دوله یار جنگ
و دیگر اکابر همی برین سنوالم مشمول عطا طهت خسر وانه گشتند و منصب وزارت
به عماد الملک میر لائق علیخان برادر نسلت میر تراب علیخان بهادر مرحوم
سر سالار جنگ نده ایض گشتند و شیر الملک میر سعادت علیخان بهادر خلعت
شاهی سر سالار جنگ به بهادر متغیر مختار که پای مانى شدند و همی برین منصب
تجدید و در کار و بار ملکوت و اعیان حضرت به قمع آمد که تقشیرش بسیار است
و در این ایام بهینست فرجام در شکوی اقبال فرزند ارجمند بشیرستان وجود
خرامیه و بنام تاجی میر فرخ علیخان موسوم گردید و مجالس سور و سرور
در دولت خانه حضور پر از روزی از وقت گویند نظام النساء میلم که قبل صد روز
پیدا شده اند ارالیش و پیرایش ملوکانه یافتند و در باب استحقاق فراوان
الغلام و اکرام بدست آوردند و بعد از این بچار ضمه هیضه مزاج عالی از جاوده
اعتدال مشرف شد و بفضل شافی برحق شفای کامل و تندرستی قابل حاصل
شد و کار چانداریلوی شروع گردید و وقتاً فوقتاً هر گونه اشتباههای جدید
بر روی کار آمدند و با مراسم قدیم مثل لواب بشیر الدوله بهادر خطاب عظیم الامرا
استحسان جابه و به لواب عسکر جنگ بهادر خطاب بشیر الملک و بهدی علیخان
از امرای جدید خطاب میر نواز جنگ و قس علی بنی بسیار کسان را از قیامت
گوناگون روزی شدند و در محرم ستم از بعض اعراب علاقه سلطان نواز جنگ
و پیادگان شمشیر شهر بزرگ را مگر اربمیان آمد و نوبت بگشت و خون رسی

و بر مدارک مناسب رفع قضیه بطور پیوست و سلطان نواز جنگ اول مستوی
 و آخر بمهر اسم خسروان امان یافت و حضور بعد چندی جهت میر کبوه نیلگیر
 تشریف بردند و باز در رمضان کشنده قرن نصرت و انجبال مراجعت فرمودند
 و باید دانست که ریاست نظامیه و دولت آصفیه و امم لکنه پنج بخش است
 اول علاقه صرف خاص و دوم علاقه صوبه برار که در وجه تنخواه سپاه فرنگ
 حواله سرکار انگریز است و بعد صرف هر چه باقی می ماند داخل خزانه عامه میشود
 سوم علاقه پایگاه متعلق است به کبیر چهارم علاقه جاگیر است پنجم خالصه دیوان
 که رالتی و فاتیق آن عهد السلطنه هستند و می حاصل اینهمه قریب پنج کرور است
 و هنوز آبادی و محاصل ترقی پذیر و انتظام روز بروز با فائده میگردود هرگز
 صورت بهبود در آئینه خیال نیست و تفصیل این اجمال چون از اندازه این
 تاریخ مختصر بیشتر است باین روشکال اختصار براس ملاحظه ناقدان فن تاریخ
 این و چیزه بقلم آمد و برخاسته این تمهید یک قصیده فارسی از کلام بلاغت نظام
 مولف تاریخ یعنی ابوالفضل دوران مولانا میرزا محمد عباس خان شروانی
 سلم الله تعالی ثبت گشت و هموندا

قصیده

<p>از سحر و جشمان و فسوسکار سے ابرو افسوس کہ گم گشت ولم در شب گیسو کل روی و خوش خود سمن بوی و فزونی وز فرقت تو دیدار سمن چشمه سحر</p>	<p>دل بر دزن شوخ بری و شبت منام دیدم چه سراپای تو دل رفت ز قابو حسن تو خیاست و لا از کس بر سر از چشمه تو سموره دل همسرتند</p>
--	--

این قصیده در تاریخ نظام
 تاریخ نظامی
 این تاریخ نظامی
 تاریخ نظامی

چشمان تو خون ریز ترا دلشکر چنگیز
 گیسوی تو تا بنده کمندی است رستم
 در وسط دوزخ تو رخت دیدم و گفتم
 و رفتی رفیق تو عیسا و غزاله
 در طبع تو جا کرده دلا عشوه و غمزه
 محبوب علیجان که ز پیش در گریخت
 صد شکر که از بهینت وصف جمیاش
 دیدم تیزک و شوکت و اندازہ برش
 بے تدو عدیل است با فضل الهی
 تشبیه دهم ذات در چون بقوس
 ای کس در چمچاه ترا نیست معالی
 در زرم جوهرانی و در بزم جوهرین
 چون حمله کنی روز و غایب کس اعدا
 از بهینت تو شست کند از کف دشمن
 آن گونه جهد رخس تو بر فوج محانت
 یک مرد کماندار ز افواج تو منج
 تریاق بود لطف تو از بهر اجتناب
 گفتار تو اعجاز و کلام و گران حس
 آنگونه بود مائل تقریب تو رفت

ابروی کجاست تیز تر از تیغ ابله کو
 مردگان تو برگشته ساقی است بر زو
 خورشید بر آورد کس بر موج ترا زد
 مد هوش دو چشمان تو چنانکه بلای
 چون در دل سن رحمت تو اب ملک
 در سیرت شاهانه و در طلعت نیکو
 نظم جوگاستان ارم یافت با هو
 انکاشتمش تحت کے و تلج پرا تو
 در بخشش و در بهت و در صلوات تو
 در پہلو سے عمان چه بود آب قیر تو
 ہر چند خرد کرد بہر سمت نکا تو
 در حرم قراخانے و در عزم جو تو
 آید بجا و ارسے تو فتح ز ہر سو
 افتد بگلوش چو چشم حلقہ چا تو
 چون جبت پے صید کند شیر بر تو
 بہرام جو پاک شاہ سوار است زار تو
 زہرست پے خاطر بدخواہ تو دار تو
 بسیار تفاوت بود از مجب و جادو
 گرد و جو کسی شیفہ بر قامت و کج

تو شکر تو شکر

تو شکر تو شکر

تو شکر تو شکر

تو شکر تو شکر

تو شکر تو شکر

حرفی است ز معجز تو شمایند کوشش
 المثنی است که رسد وین جوان بخت
 تا وقع شود در عصر ز صندل سبزه
 سرخا به بود اگر بگرنا به ششاور
 تا سرخ بود لعل و زبرجد بود خضر
 مانی سر زورنگ با قبالی مشبه
 اعدای و دشمنان که دول انکار سپید

خانقاهی و قالی و فارابی و خواج
 اسکندر وقت است و وزیرش چو اسکندر
 تا داری می اورا بود و شمس که تنور
 تا حوت و نهنگ است روان شطرنج
 تا آب بود باعث پیدایش لؤلؤ
 باشی بجهان دادگر و خیر و نیکو
 هرگز شب تار در رخ قمر و برکت

اسباب و شایخون و همون خاد و کبریا
 این شاد و دل آسج بر غنیمت جان معین

تشریح از جامع کمال استانی تر از حوزة بیات استانی

در کمال کمال استانی و زینت مسلمانی
 از ارفع عصمه و از نور و نور
 در اهل سخن افضل و برتر
 ای سید یار دوست نامور
 چهل سال تو فیع دانش آشتی
 با یزد که زیب بیلا سے تو
 چه زریبا تو شستی ز تاراج دکن
 سلطنت بیری تا بروز قیامت

بیج الماسی به بیج البیانی
 بود افضل دوران ابوالفیض ثانی
 چو در دیده فضل سدر میانی
 لب لعل و کلمات جان جهانی
 سز و گریه گویم که صاحب برانی
 قبا و کمر بند و تاج کیا منی
 تا بین نیکو چو شعشعای شانی
 بعد شادمانی بعد کاهرانی

اشتبہا کتب مطبوعہ مطبعہ صفحہ واقع تنجائے صید لکھنؤ

رسالہ صفات ذالی وصفات بارگاہی و رسالہ جہانگیر
 در سالکہ یاد رسالہ شکایت و رسالہ رضاع - ۳۳
 تحفہ جاویدہ و رادعیہ و راجل ضروریہ اردو - ۳۴
 اردو ترجمہ جہانگیر لعلیون جلد اول از حال حضرت
 خاتم الانبیاء تا حال امام حسن علیہ السلام - ۳۵
 ایضاً - جلد دوم از حال امام حسین تا حال قائم آل محمد - ۳۶
 تجریر الغیر جلد اول و شخط و شرح قریشی جلد اول - ۳۷
 نخل تام از علاج مرزا جعفر علی فصیح مرحوم - ۳۸
 مرتبہ و سلاطین فصیح - جلد اول و ششم - ۳۹
 مرتبہ اساتید جناب میرزا فرید علی صاحب نقیہ - ۴۰
 مرآة التحقيق در اصول خمسہ بدلائل و براہین اردو - ۴۱
 تاریخ الاسلام ردیچر از جناب مفتی سید محمد عباس صاحب
 قبلہ بزبان اردو - ۴۲
 تنقید الکلام فی احوال شایع الاسلام اردو ترجمہ کتاب
 انریل مولوی سید امیر علی صاحب - یہ کتاب کا جواب
 سیرت و حالات سوانح عمری جناب رسول مقبول من
 بطرز جدید ہی اس میں فرقہ بہرہ و نصاری کے اعتراضات
 کا جواب شانی او نہیں کی کتب معتمدہ جو مسلم طبقہ
 میں نہایت ستات سے دی ہے - ۴۳
 اخلاق احمدی - اس کتاب میں مفصل طور پر فضائل
 تہذیب اخلاق کو حسب ادراج زمانہ ثابت لکھ کر قوم کے
 اردو زبان میں لکھا ہے - ۴۴
 ذبہۃ النجوم قواعد تجریم میں - ۴۵

عمدة الطالبہ - در نسب سادات بزبان عربی - ۴۶
 اشعاب السؤل فی نسب اکل الرسول از محمد بن طلحہ شافعی - ۴۷
 ذہب صمدیہ نامہ تصنیف ابوالعلی محمد بن ابیہار بن محمد بن
 شکر اللہ یازندانی کتب لطیف بزبان عربی نظم - ۴۸
 مقامات و منبع الزمان بزبان عربی - ۴۹
 طبیب العرب بلقان ابی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب
 و کتب دیگر شرح قصیدہ سید سید علی حمیری علیہ الرحمہ - ۵۰
 منہ مرطوبہ لطیفہ محمد بن کریم رازی و طبیب - ۵۱
 شرح آیات ہوم ہوم ہوم الفرقان و استخراج آیات قرآنیہ - ۵۲
 حق ایقین - از خزندہ علامہ باقر مجلسی در اصول خمسہ - ۵۳
 سفینۃ النجات - در اثبات امامت و دیگر مسائل اصول
 صحیفۃ الرضا علیہ السلام - ۵۴
 شکر الالوار از اخوند مجلسی - ۵۵
 صراط النجات - در ترجمہ حدیث اعرابی از اخوند مجلسی
 مشتمل بر چہار ہزار مسئلہ از سنہای و محرمات - ۵۶
 ترجمہ اشاعتیہ - جلد اول بحواب تفسیر شاہ عبدالعزیز
 دہلوی در ذکر حدیث مذہب - ۵۷
 حد تحقیق بشریہ شریعی از مولوی حسین الدین صاحب
 ضربت حیدریہ بحواب شرکت عمریہ در بحث متعمدہ ہر دو جلد
 ابواب الجنان جلد دوم در مسالوۃ از علامہ رفیع و علی - ۵۸
 ذکر کلمات الہیہ سی پنجم شمار بزبان فارسی - ۵۹
 رسالہ رحمت از اخوند علامہ باقر مجلسی علیہ الرحمہ - ۶۰
 ترجمہ رسائل سید اخوند مجلسی مشتمل بر کتب کثیرہ و رسالہ

جدول غلط و صحیح الفاظ تاریخ دکن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	تاریخ دکن	تاریخ دکن	۱۶	۱	سواد پوری	سواد پوری
۲	۵	کریم	کریم	۲۵	۱۲	انتیار	انتیار
۲	۷	دکن	دکن	۳۵	۱۵	مختار	مختار
۳	۱۸	میرزاخان	میرزاخان	۳۶	۱۰	میرزاخان	میرزاخان
۳	۱۹	میرزاخان	میرزاخان	۳۷	۵	میرزاخان	میرزاخان
۳	۱۹	میرزاخان	میرزاخان	۳۷	۱۱	میرزاخان	میرزاخان
۵	۲	سیاگری	سیاگری	۳۷	۱۹	بیشتر	بیشتر
۶	۹	باسید	باسید	۳۸	۱۸	میرزاخان	میرزاخان
۶	۱۰	میرزاخان	میرزاخان	۳۸	۹	میرزاخان	میرزاخان
۶	۱۱	میرزاخان	میرزاخان	۳۸	۱۱	میرزاخان	میرزاخان
۶	۱۱	بیشتر	بیشتر	۳۷	۳	میرزاخان	میرزاخان
۷	۱۰	میرزاخان	میرزاخان	۳۷	۶	میرزاخان	میرزاخان
۸	۸	دوم	دوم	۳۷	۱۲	میرزاخان	میرزاخان
۸	۱۰	چند	چند	۳۷	۱۱	میرزاخان	میرزاخان
۸	۶	بہنی	بہنی	۳۷	۱۸	میرزاخان	میرزاخان
۱۰	۱۰	میرزاخان	میرزاخان	۳۷	۱۵	میرزاخان	میرزاخان
۱۰	۱۳	میرزاخان	میرزاخان	۳۷	۱۲	میرزاخان	میرزاخان
۱۴	۱۹	میرزاخان	میرزاخان	۳۷	۱	میرزاخان	میرزاخان
۱۵	۱۳	میرزاخان	میرزاخان	۳۷	۷	میرزاخان	میرزاخان

صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ
۲۳	۲۲	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ	در عمدہ
۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
مسجد	مسجد	مسجد	مسجد	مسجد	مسجد	مسجد	مسجد	مسجد	مسجد
۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان	شاہ سلطان
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ	میر نغمہ
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج	الامر لوج
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
الترتیب	الترتیب	الترتیب	الترتیب	الترتیب	الترتیب	الترتیب	الترتیب	الترتیب	الترتیب
۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
المکرم	المکرم	المکرم	المکرم	المکرم	المکرم	المکرم	المکرم	المکرم	المکرم

قطبہ تالیخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک سنخوری شمس باغ
غشی فداعلی صاحب المخلص لغارغ

رفعت شیدا بیان چون از مضامین درست خطبہ تالیخ بحرری خارہ و فارغ بخواند	کوس یکتے بعالم از زبان کلاک رو سکہ حالات شان کلاک گوہر کلاک
قطبہ تالیخ	۱۳۰۲۲
رفعت سحر بیان بر رخ زیبایے کتاب ریخت از خارہ فارغ گل سال فصلی	چون با انگشت قلم خوب کشیدہ غازہ طیہ طبع پر شہد کتاب تازہ
	۱۲ فصلی